

## ساحت های وجودی و رابطه با «خود» در قرآن

بخشعلی قنبری<sup>۱</sup>

مژگان محمدی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۶

### چکیده

مراد این نوشته از «خود» معنای عام نفس است نه نفس خاصی مانند اماره یا لوازمه. از این نظر می توان گفت که شامل همه آنهاست. به همین دلیل نتایج این رابطه می تواند اعلی یا اسفل باشد. رابطه همواره معطوف به دیگران است اما رابطه با خود (معطوف به خود) از ویژگی های انسان است و سایر موجودات نمی توانند با خود رابطه برقرار کنند و تنها انسان می تواند در عین اینکه می داند غیر از خود موجود دیگری در میان نیست، با خود رابطه برقرار کند؛ خودشناسی و خودکاوی کند (ساحت معرفت)؛ خود را دوست یا دشمن بدارد (ساحت روان)؛ له یا علیه خود چیزی بخواهد (ساحت اراده)؛ با خود سخن گوید (ساحت گفتار) و یا له یا علیه خود کاری انجام دهد (ساحت کردار). بسیار بعید است که حیوانات خود را تشویق کنند اما انسان تنها موجودی است که می تواند با خود چنین تعاملی داشته باشد. قرآن کریم بعد از رابطه با خدا بیشترین توجهات را به این رابطه معطوف داشته است. انسان از طریق این رابطه می تواند به تکامل روحی دست یافته و به اوج بندگی خدا برسد؛ زیرا در سایه چنین رابطه ای است که انسان به زوایای روح و روان خود پی می برد و درک می کند که خودنگهداری در تکامل وی نقش مهمی ایفا می کند. این رابطه می تواند در ساحت های پنج گانه معرفت/عقل، روان (شامل احساسات، عواطف و هیجانات)، اراده، گفتار و کردار محقق شود. چستی و چگونگی تحقق این روابط در وجود انسان می تواند آثاری را در انسان پدید آورند. از جمله این آثار خویشتنداری و فرو خوردن خشم است. ضمن اینکه انسان در سایه ایجاد رابطه با خود در ساحت کردار می تواند اعمالی انجام بدهد که موجب ارتقای روحی اش شود. علاوه بر این ها، انسان از طریق رابطه با خود می تواند به فلسفه آفرینش خود پی برده و بخش قابل توجهی از حیات طیبه را حاصل نماید و در اثر استمرار رابطه با خود می تواند مطلوبهای اخلاقی، دینی، روانشناختی و عرفانی را حاصل نماید.

**واژگان کلیدی:** انسان؛ خود؛ رابطه؛ معرفت؛ روان؛ کردار؛ قرآن

<sup>۱</sup>دانشیار و عضو گروه ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی (نویسنده مسئول) bghanbari768@gmail.com

<sup>۲</sup>استادیار و عضو هیئت علمی گروه الاهیات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

## مقدمه

یکی از روابط انسان رابطه‌ی او با خودش است. رابطه با خود همانند سایر روابط انسان در یکی از پنج ساحت وجودی محقق می‌شود منتها در رابطه با خود برقرارکننده رابطه همان کسی است که با او رابطه برقرار می‌شود. این رابطه در قرآن به حدی اهمیت دارد که خداوند برای اثبات ربانیت خود برای آدمیان از آنها می‌خواهد که با خود رابطه اندیشه‌ای برقرار سازند تا به این نتیجه برسند که همگی اقرار کرده‌اند خداوند رب ایشان است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا (اعراف / ۱۷۲)؛ هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم». برخی از محققان این آیه دلیل بر زبان حال آدمیان با خود دانسته‌اند بی آنکه وجود عالم ذر را مورد توجه قرار دهند. در واقع انسان‌ها با زبان حالشان و در گفت‌وگویی با خود به ربوبیت خدا اقرار کردند (پورجوادی ۱۳۸۵: ۱۳۳). به تعبیر دیگر این آیه اهمیت رابطه با خود را بیان می‌کند. تحقق این رابطه مانند تحقق سایر روابط نیست و به لحاظ نظری مناقشه‌انگیز است. چگونه یک موجود می‌تواند با خودش رابطه برقرار کند در حالی که در رابطه لاقول فرض دو موجود لازم است؟ در این زمینه نظرات مختلفی داده شده است، ماحصل آنها این است که انسان تنها موجودی است که می‌تواند در وجود خود دو شخصیت را اعتبار کرده و از یکی به دیگری گذر کند و یا با توجه به این اعتبار در انواع ساحت‌ها، با خود انواع رابطه را برقرار کند. در قرآن کریم به برخی از این روابط اشاره شده و برخی از گفتگوهای انسان با خودش نقل شده است:

## الف) ساحت معرفتی، عقیدتی

ساحت معرفتی، عقیدتی یکی از مهم‌ترین ساحت‌هاست. قوه معرفتی انسان "عقل" اوست. البته واژه عقل به صورت لفظی در قرآن به کار نرفته، اما به شکل‌های مختلف مورد توجه قرار گرفته است. از نظر اعراب جاهلی عقل قوه‌ای بود که بوسیله آن می‌توانستند مشکلات فردی‌شان را حل کنند. اما عقل در قرآن کاربردی فراتر از اینها را پیدا می‌کند. انسان به واسطه همین قوه می‌تواند آیات الهی را بشناسد و از ملازمات دینی آنها آگاه شود (ایزوتسو ۱۳۸۱: ۷۸-۷۹): «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (روم / ۲۴)؛ در این [امر هم] برای مردمی که تعقل می‌کنند، قطعاً نشانه‌هایی است». به تعبیر یکی از پژوهشگران قرآنی، حقیقت آن است که قرآن تنها بر شناخت ملکات عقلی بسنده نکرده بلکه عنایت فراوانی بر بیدارسازی بالاترین و پاکیزه‌ترین مشاعر انسان کرده است (درّاز ۱۳۸۹: ۹۳). او باید بکوشد تا به چستی، چگونگی و چرایی وجودش پی ببرد. در معارف دینی به این امر "خودشناسی" می‌گویند که ام‌المعارف به شمار می‌آید. قرآن کریم در این باره می‌گوید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر / ۱۹)؛ و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد

آنان همان نافرمانانند». در این ایه به انسان هشدار داده می‌شود که خروج از فطرت و نسیان مبدأ و معاد همانا مسخ از فطرت و انسلاخ از حقیقت وجودی و با خودبیگانگی است. رمز وصول به غایت همانا معرفت به نفس و مراقبت و محاسبیت از آن و یاد خدا و «ذکر الله» است که از درون و جان آدمی نشأت بگیرد. از نظر برخی مفسران، «سُوا اللهَ فَأَنْسَاهُمْ» به منزله این است که «خودفراموشی، متفرع بر خدا فراموشی است. لذا با حرف «فاء» که نشانه تفریع است ذکر شد؛ یعنی خدا را فراموش کردند خدا هم خود ایشان را از یاد خودشان برد. لذا هیچ به فکر خود نیستند. فقط به این فکرند که از منافع زمین، زخارفی در بیاورند و زمین را آباد کنند و با دست تهی بروند و دیگر کاری ندارند» (آیت الله جوادی آملی، تفسیر تسنیم). قرآن کریم در آیات مختلف انسان را به ایجاد رابطه با خود در ساحت معرفتی فرامی‌خواند و: «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (انعام / ۵۰). در جای دیگر قرآن کریم آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مائده / ۱۰۵): ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان پردازید هر گاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند بازگشت همه شما به سوی خداست پس شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد». به تعبیر علامه طباطبایی (ره) کلمه «علیکم» اسم فعل است به معنای «بر شما باد» و «انفسکم» مفعول آن است و آنچه که با خود «راه» ملازم است (و از آن جدا نمی‌شود) مقصد و منتهایش، همان مقصد و منتهای راه است که همان غایت مطلوبی است که خود سالک در سیر و سلوکش به دنبال آن است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۶: ۱۶۴).

قرآن کریم از انسان می‌خواهد عنایت بیشتری به خود داشته باشد و به خود پردازد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده / ۱۰۵): ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان پردازید هر گاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند». مراد از "خود" همان ساحت نفس است که البته تفاسیر معناشناختی کلمه نفس نیز مؤید این معناست. به علاوه با در نظر گرفتن اینکه قدما کارکردهای ذهن را به نفس نسبت می‌دادند و این روال در قرآن نیز ادامه یافته است، نفس در این آیه مفهوم وسیع‌تری پیدا می‌کند به طوری که شامل کارکردهای ذهن نیز می‌شود.

شناخت هر چیزی مقدمه درک ارزش آن چیز است، از این جهت قرآن به شناخت خود اهمیت فراوانی می‌دهد. شناخت خود، انسان را به درک بهتری از خدا، جهان، و مشکلات و مسائل نائل می‌گرداند و در نتیجه این شناخت درک معنا و ارزش زندگی برای انسان راحت‌تر شده و می‌تواند در ساخت جهان خود موفقیت بیشتری کسب کند. به هر حال انسان، هم «راه» است و هم «رونده» و این با عرفان به نفس، تحصیل خواهد شد و عارف کسی است که معرفت به خویش پیدا کرده، خود را از حجاب‌های ظلمانی و نورانی برهاند که «خویش‌شناسی» و «خویش‌نیابی عرفانی» همان «خداشناسی و خدایابی حضوری» است و آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ

قَلْبِهِ» (انفال / ۲۴). این آیه از عمق خضور در وجود انسان خبر می دهد؛ به گونه ای انسان نمی تواند ذره ای وجود خود را از خدا پنهان کند؛ چرا که انسان به حقیقت ملک طلق خداوند است (مکارم، ج ۷: ۱۳۰ - ۱۲۹). به تعبیر علامه طباطبایی: «از آنجایی که خدا از هر چیزی به انسان نزدیک تر است حتی از قلب او و از آنجایی که قلب اولین چیزی است که انسان آن را به وجدان خود درک نموده و می شناسد پس انسان خدای تعالی را از قلب خود که بوسیله ادراک و سبب اصلی علم و معرفت او است بهتر و زودتر می شناسد. برای ترک اجابت دعوت پیامبر (ص) هیچ عذری مقبول نیست پس انسان قبل از اینکه قلب خود را و هر چیزی را که با قلب می شناسد بشناسد خدای تعالی را معبودی یکتا و بی شریک می شناسد، پس او اگر درباره چیزی شک کند باری درباره معبود واحدش که پروردگار هر چیز است شک ننموده و در تشخیص مصداق حقیقی این کلمه گمراه نمی شود». (طباطبایی، ج ۹: ۵۰).

اگر انسان بتواند در ساحت معرفتی، با خود رابطه برقرار کند، می تواند به حکمت دست یابد. حکمت در قرآن تنها جنبه نظری ندارد، بلکه جنبه های عملی هم دارد که از آنها با عنوان خیر یاد می شود؛ از این رو، قرآن کریم از کسانی سخن به میان می آورد که به خود بازگشته اند: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ» (انبیاء، ۶۴): پس به خود آمده و [به یکدیگر] گفتند در حقیقت شما ستمکارید». بی شک اگر کسی به خودش بازگردد ثمرات زیادی به دست خواهد آورد که یکی از مهم ترین آنها حکمت است. «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرَأُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَاب» (بقره / ۲۶۹): خدا به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان، کسی پند نمی گیرد». هر که دارای حکمت باشد، به خیر فراوانی دست یافته است. تنها خردمندان تذکر می یابند». پیش فرض این آیه آن است که خیر کثیر در نهاد بشر نهفته شده و اگر انسان بتواند با خود رابطه معرفتی برقرار کند به وجود خیر کثیر واقف می شود؛ حال اگر بخواهد اینها را از حالت استعداد به فعل درآورد، خواهد توانست خیر کثیر را حاصل نماید. از این رو، در روایات از عقل ستایش زیادی شده است از رسول خدا (ص) نقل شده است که روایت کرده که فرمود: خدای تعالی هیچ نعمتی را بین بندگانش تقسیم نکرده که گرانمایه تر از عقل باشد، به همین جهت خواب عاقل از شب زنده داری بی عقل، بهتر و خانه نشستن عاقل از به جنگ رفتن جاهل بهتر است (کافی، ۱: ۱۳۷۵ / ۳۹).

اگر انسان بتواند در ساحت معرفت با خود رابطه برقرار سازد می تواند ساختار هستی خود را تبیین کند؛ زیرا قرآن کریم خود را مطابق نسخه انسان در نظر گرفته است. برخی از اهل تفسیر با استناد به آیه ۸۹ سوره نحل بر این باورند که خداوند تفسیر انسان را به خود او سپرده است (جوادی آملی ۱۳۸۷: ۳۷) و از طریق این معرفت می تواند ساختار وجودی خود را بشناسد. به علاوه او می تواند از طریق رابطه معرفتی با خود به هماهنگی میان فطرتش با قرآن مبین

را حاصل کند و دریابد که اگر کسی نمی تواند کتاب مثل قرآن را به وجود بیاورد همچنین نمی تواند فطرت او را به وجود بیاورد (همو: ۳۹).

### (ب) ساحت احساسات، عواطف و هیجانات

از دیگر ساحت‌هایی که انسان می‌تواند در آن ساحت با خود رابطه برقرار کند، ساحت احساسات، عواطف و هیجانات است. از نظر قرآن، این ساحت بر دیگر ساحت‌های وجودی انسان تأثیرگذار است. انسان با عنایت به احوال روانشناختی ممکن است چیزی را به نفع یا ضرر خود بیندارد در حالی که با واقعیت فاصله دارد؛ از این جهت در دیدگاه قرآن اینگونه نیست که همه گزارش‌های روان به ذهن و مغز با واقعیت انطباق داشته باشد بلکه در مواردی آنچه تصور می‌کند به نفعش است ممکن است به ضررش باشد. قرآن می‌خواهد میان واقعیات و آنچه به ذهن انسان گزارش می‌شود سازگاری باشد. ممکن است در ظاهر، چیزی / امری به نفع آدمی باشد در حالی که در حقیقت اینگونه نباشد. به‌طور مثال، یکی از عواطف تأثیرگذار بر ساحت معرفتی-عقیدتی علاقه و محبت به چیزی یا کسی است؛ قرآن سعی دارد با آگاهی بخشی به انسان در این زمینه از تأثیرات منفی این عاطفه بر ذهن بکاهد: «وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ (بقره، ۲۱۶): و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

یکی از ویژگی‌های این ساحت اکراه‌ناپذیری آن است. اساساً هیچ یک از امور روانشناختی انسان اکراه‌پذیر نیستند و اگر در برخی جاها روان آدمی از کاری منع شده، تنها و تنها به‌خاطر مقدمات کار روانشناختی است؛ از جمله این امور ایمان و دینداری است که به هیچ‌وجه مشمول اکراه قرار نمی‌گیرند؛ از این جهت است که قرآن کریم نمی‌گوید که در امر دینداری نباید اکراه وجود داشته باشد بلکه می‌گوید که اساساً در دینداری اکراه وجود ندارد: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره، ۲۵۶): در دین هیچ اجباری نیست» حقیقت این است که اکراه تنها در مرحله افعال بدنی اثر دارد، نه اعتقادات قلبی (طباطبایی، ج ۲: ۳۴۲؛ مازندرانی، ج ۵: ۷۲) و ایمان از امور قلبی انسان است.

یکی از احوال انسان در رابطه با خود به کارگیری غضب است اما کسانی که به تربیت روان خود پرداخته‌اند سعی می‌کنند، این قوه را در مسیر حق و عدل و اعتدال هدایت کنند تا در مسیر تصعید قرار گیرد از این جهت از بروز بی‌موقع و نامناسب آن ممانعت به عمل می‌آورند که قرآن از اینان با عنوان فروخورندگان غیظ یاد می‌کند: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» (آل عمران، ۱۳۴). مؤمن خشم خود را فرومی‌خورد.

از جمله اموری که در رابطه انسان با خود در ساحت روان مطرح می‌شود این است که مؤمنان باید بدانند که چون از معنویت برخوردارند و به قرب الهی دست یافته‌اند، از انسان‌های دیگر برترند. البته در اینجا مقایسه‌ای در کار نیست بلکه آنان باید به این نکته توجه داشته باشند که با عنایت به معنویت باید برای خود ارزش بیشتری قائل باشند و خود را حقیر نشمارند. ایشان نسبت به موقعیتی که قبلاً داشته‌اند باید ارتقای معنوی بیشتری بیابند و از تعالی روحی برخوردار شوند تا مشمول واژه «اعلون» بشوند: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران/ ۱۳۹). مؤمن از جهاد سست نمی‌شود. (و بر کشتگان) اندوه نمی‌خورد. قرآن این دسته از آدمیان را مشمول رحمت الهی می‌داند که به هدایت دست یافته‌اند: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (بقره/ ۱۵۷). در آیه مذکور دو رابطه مورد توجه قرار گرفته که بخش اول مربوط به رابطه خدا با انسان است، بخش دوم به رابطه انسان با خودش مربوط است؛ زیرا «مهتدون» به هدایت نفسانی فرد گفته می‌شود یعنی اینان وقتی به خود می‌نگرند متوجه می‌شوند که روانشان به خدا و امور معنوی گرایش دارد.

صابران (بقره، ۱۵۵ و ۱۵۶) (که در هنگام ترس و گرسنگی و کاهش مال و جان و کمبود میوه‌ها صبر می‌کنند و هنگامی که مصیبتی به آنان می‌رسد، می‌گویند ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم) مورد دروهای پی در پی و رحمت پروردگارش هستند. صابران هدایت شده‌اند (رهیافته‌اند).

البته انسان همیشه با خود رابطه مثبت و مبتنی بر صلاح برقرار نمی‌کند بلکه ممکن است رابطه نامناسب برقرار کند؛ مثلاً ممکن است به خودش بخل بورزد: «پس برخی از شما بخل می‌ورزند، هر کس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده» (محمد، ۳۸) این پانزده مورد از جمله نمونه‌هایی است که قرآن درباره رابطه انسان با خود و تعامل با خویش بیان می‌کند.

### تحقق ایمان

درست است که ایمان اساساً به رابطه انسان و خدا مربوط است برخی از آثار آن به رابطه انسان با خود ربط پیدا می‌کند از این جهت آثار ایمان را در این رابطه هم بررسی می‌کنیم. اساساً مفهوم ایمان در قرآن کریم خود بر پایه دو مفهوم اساسی و کلیدی تقوی<sup>۱</sup> و شکر<sup>۱</sup> استوار است (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ۳۹۶) که این دو مفهوم بر جنبه عاطفی انسان دلالت دارند. وقتی شخصی به عرصه‌ی ایمان پا می‌گذارد، حالت روانشناختی ترس به‌طور کامل از او زایل می‌شود؛ برای اینکه به لحاظ روانی تکیه عظیمی می‌یابد که مانع از به وجود آمدن حالت ترس در روان او می‌شود. البته شناخت در ترس و عدم ترس انسان نقش اساسی دارد اما لزوماً با شناخت، حالت ترس به کلی زایل نمی‌شود و یا به وجود نمی‌آید بلکه شناخت یکی از زمینه‌ها یا عوامل پیدایش چنین حالتی است: «فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (انعام، ۴۸). پس کسانی که ایمان آورند و نیکوکاری کنند بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نخواهند شد. در این آیه خوف و حزن همنشین شده‌اند و چون از هر یک از آنها چیزی سلب شده می‌توان گفت

که به رغم هم‌ردیف شدن آنها در یک محور افقی جانشین هم شده‌اند؛ در نتیجه می‌توان گفت نسبت مترادف دارند هر چند که میان آنها تفاوت وجود دارد. در تفاوت اینها می‌توان گفت که خوف حالتی است که می‌آید و لختی می‌ماند و زایل می‌شود اما حزن خوف مستمر را گویند.

درست است که در این رابطه تمام کوشش انسان به ایجاد رابطه با خود است اما از یک حقیقت نباید غافل شد و آن اینکه ماندن در این رابطه از نظر قرآن کریم هیچ‌گونه مطلوبیتی ندارد بلکه فراتر از آن رفتن غایت اصلی ایجاد رابطه با خود، رسیدن به رابطه با خدا، بلکه رسیدن به خود خداست: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (نساء، ۱۰۰): و هر که در راه خدا هجرت کند در زمین اقامتگاه‌های فراوان و گشایشها خواهد یافت و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید سپس مرگش دررسد پاداش او قطعا بر خداست». یعنی کسی که از خانه قالب خود بیرون و به خدا برسد او خودشناس واقعی است و در مسیر ایجاد رابطه با خود به هدف غایی اش دست یافته است.

### (ج) ساحت اراده

درباره ساحت اراده در قرآن آیات قابل ملاحظه‌ای آمده که به موضوعات مختلف مربوط می‌شوند. برخی از آنها به رابطه طولی اراده انسان و اراده خدا پرداخته‌اند: «فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (صافات، ۹۸): پس خواستند به از نیرنگی زند و [الی] ما آنان را پست گردانیدیم». دشمنان ابراهیم (ع) طرحی برای نابودی وی ریخته بودند، ولی خداوند طرح آنان را ازین برد. در جای دیگر قرآن کریم از زبان یکی از بندگان خدا بیان می‌کند که اراده خیرخواهی همه آدمیان زمانی ثمربخش می‌شود که در طول اراده خدا قرار گیرد: «وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (هود، ۳۴): و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد اندرز من شما را سودی نمی‌بخشد او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می‌شوید». در بعضی دیگر از آیات، اراده انسان قوه نیرومندی تلقی شده که اگر آدمی از آن برخوردار باشد می‌تواند به صبر جمیل دست یابد: «وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَاتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (آل عمران/ ۱۸۶): و اگر صبر را پیشه خود سازید و پرهیزکار باشید، این از چیزهایی است که باعث تقویت کارها می‌گردد. در این خصوص می‌توان به آیه ۱۷ سوره لقمان نیز اشاره کرد: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (لقمان، ۱۷): در برابر مصیبتی که به تو می‌رسد شکیبیا باش که این از کارهای مهم است!». به تعبیر علامه طباطبایی مراد از "عزم" در این آیه «تصمیم قلبی بر گذراندن و فیصله‌دادن به کاری است. اگر صبر (نگه‌داشتن نفس از انجام امری) نشانه عزم تلقی شده است به این جهت است که عقد قلبی انسان بر انجام امری، مادام که سست نشده و گره آن باز نشده، و انسان همچنان بر تصمیم خود باقی و پابرجاست و بر آن جدیت دارد و نمی‌خواهد که از آن صرف نظر کند، نشانه قدرت و شهامت نفس است» (طباطبایی، ج ۱۶، ۲۱۸).

در برخی آیات قرآن کریم گفته می‌شود که اراده قوی می‌تواند عزت انسان‌ها را فراهم کند؛ زیرا از دیدگاه قرآن عزت از دستاوردهای اراده‌های قوی و استوار است. البته هیچ اراده‌ای قوی نمی‌شود الا اینکه به اراده خدا پیوند خورد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ...» (فاطر ۱۰)؛ کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد چرا که) تمام عزت برای خداست.

اراده در ساختار وجود و شخصیت انسان، جایگاه اساسی و مهمی دارد. انسانیت انسان به آن است که دارای اراده قوی باشد و با این اراده قوی از اسارت‌های بیرونی و درونی مثل شهوات و غرایز آزاد شود و بتواند کاری را که درست تشخیص می‌دهد، انجام دهد. اراده ضعیف انسان سبب می‌شود بدون هرگونه تعقل و سنجش، تابع غرایز و امیال، و اسیر جاذبه‌های بیرونی شود. تنها با اراده قوی است که انسان به مدارج عالی و کمالات بلند می‌رسد. اراده قوی، همه کمبودها و نارسایی‌ها و ضعف‌ها را جبران می‌کند. چه بسا اراده‌های قوی که جسم‌های ناتوان و ضعیف و ناقص را هم به دنبال خود کشانده و به مقصد می‌رساند. روح و نفس الهی آن قدر می‌تواند قوی و متعالی شود که با اراده خود کارهای خدایی و غیر قابل تصور بکند؛ مانند جا به جا کردن تخت عظیم ملکه سبا توسط یکی از اصحاب حضرت سلیمان از کشوری به کشور دیگر، آن هم در یک چشم به هم زدن، این اراده‌های قوی همان جلوه‌های خلیفه‌الله بودن انسان است. همان‌طور که خداوند هرگاه چیزی را اراده کند، به او می‌گوید «کن/باش» و آن چیز «بشود/فیکون». آدمی هم که خلیفه او است می‌تواند اراده الهی خود را آن قدر تقویت کند که به اذن او به هر چیزی بگوید «باش» پس آن چیز «بشود».

### مبانی تقویت اراده

۱) **مبنای هستی‌شناختی:** هرچه شناخت انسان از جهانی که از آن آمده و دنیایی که در آن زندگی می‌کند و آخرتش که به آن پا می‌گذارد، بیشتر باشد و بزرگی هدف آفرینشش را بیشتر بشناسد، قدر خود را بهتر دانسته و اراده قوی‌تری خواهد داشت.

۲) **مبنای انسان‌شناختی:** اگر انسان گامی در مسیر شناخت خود بردارد می‌تواند به بخشی از توانمندی‌های خود واقف شود. این شناخت موجب خودباوری و اعتماد به نفس و در نتیجه باعث تقویت اراده انسان می‌شود. یکی از عوامل ضعف اراده، ضعیف و ناتوان پنداشتن خود و کارها را بزرگ‌تر از خود دانستن است. هرچه انسان توانایی‌ها و استعدادهای خود را بهتر بشناسد و بهتر معنای خلیفه‌الله بودن خود را درک کند، احساس قدرت بیشتری می‌کند و خود را برای اراده کردن امور بزرگ آماده‌تر می‌بیند. این در حالی است که قرآن اراده انسان را به قدری مهم می‌داند که هر چه اراده کند خداوند تنفیذش می‌کند: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا (شوری، ۴۲): آن که کشت آخرت بخواهد برای او در کشتش می‌افزاییم و آن که کشت دنیا بخواهد از آن به او می‌دهیم».



۳) **مبنای وظیفه‌شناختی:** یکی از چیزهایی که در تقویت اراده بسیار مؤثر است آگاهی پیش از عمل است، کسب آگاهی کامل درباره امری که می‌خواهیم آن را انجام دهیم یا ترک کنیم. اگر پیش از اراده کردن، به خوبی جوانب کار را بسنجیم و آثار و پیامدهای مثبت آن را به خوبی درک کنیم - چون فطرتاً منفعت طلب هستیم - ناخودآگاه برای کسب آن آثار و پیامدها، اراده انجام آن کار در ما پدید می‌آید. در قرآن کریم بر تقویت اراده از طریق صبر تاکید شده است.

#### د) ساحت گفتار

یکی دیگر از روابطی که انسان می‌تواند با خود برقرار کند رابطه در ساحت گفتار است؛ یعنی به جای اینکه دیگران را در ساحت گفتار مورد خطاب قرار دهد خود را مخاطب خود می‌سازد. شرط اساسی که قرآن برای گفتار انسان در نظر می‌گیرد استفاده از علم حاصل از استدلال در گفتار است. یکی از دلایل مهم دعوت به تعقل مبتنی ساختن سخن بر علم است: « وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (اسراء/ ۳۶) ». به تعبیر یکی از مفسران معاصر انسان بر اساس این آیه موظف است همه تاییدها و تکذیب‌های خود را مستدل بکند و بدون اتکا به استدلال حق تایید یا تکذیب ندارد (جوادی آملی ۱۳۹۳: ۱۳۰). فهم این آیه با توجه به آیه ۲۱ فصلت در مورد ناطق شدن اعضای بدن در سرای قیامت بهتر می‌شود. در این آیه گناهکاران به اعضای بدن خود می‌گویند: « و به پوست [بدن] خود می‌گویند چرا بر ضد ما شهادت دادید می‌گویند همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است ». طباطبایی در ذیل تفسیر این آیه می‌گوید: «برگرداندن ضمیر عقلاء به اعضاء و جوارح، برای این است که مقام، مقامی است که اعضاء و جوارح جزء عقلاء حساب شده اند، چون نسبت شهادت و نطق به آنها داده و این دو از شؤون عقلاء است. اما در مورد مفهوم نطق، آنچه از معنای این کلمه قدر متیقن است، این است که هر جا بطور حقیقت استعمال شود، نه بطور مجاز، معنایش اظهار ما فی الضمیر است از راه زبان و سخن گفتن. و چنین معنایی محتاج به این است که ناطق علمی داشته باشد و بخواهند آن را برای غیر خود فاش سازد. راغب می‌گوید کلمه «نطق» هیچ وقت در غیر انسان استعمال نمی‌شود، مگر به طور تبعی و به نوعی از تشبیه. و از ظاهر سیاق آیات و الفاظ «قول»، «تکلم»، «شهادت»، «نطق» که در آنها آمده، این است که مراد از این الفاظ نطق به معنای حقیقی کلمه است، نه به معنای مجازی.

پس شهادت اعضای یک مجرم، در حقیقت نطق و تکلم واقعی است که از علمی ناشی شده که قبلاً آن را تحمل کرده است، به دلیل اینکه خود اعضاء می‌گویند: «انطقنا الله: خدا ما را به زبان آورد». و از سوی دیگر جمله «انطقنا الله» جوابی است که اعضاء به مجرمین می‌دهند، که پرسیده بودند: «لم شهدتم علينا: چرا علیه ما شهادت دادید؟» و در این جواب می‌خواهند آن سببی را که باعث شد به زبان بیایند نشان دهند» (طباطبایی، ج ۱۷: ۳۷۹).

به هر حال انسان در این رابطه می تواند به خود راست بگوید یا دروغ: « أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَّبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (انعام، ۲۴): بین چگونه به خود دروغ می گویند و آنچه برمی بافتند از ایشان یاوه شد». قرآن کریم در همه موارد مربوط به رابطه گفتاری، راست گویی را توصیه می کند. به تعبیر ایزوتسو، راست گویی فضیلتی ارجمند و عمومی ترین فضایل در میان همه اقوام اعراب بدوی و عصر جاهلیت است. راستی در اساس رابطه ای است میان دو قطب صدق و حق. حق نمایان گر جنبه عینی راستی است و یک گفته زمانی می تواند راست باشد که با حق تطابق داشته باشد (ایزوتسو ۱۳۸۸: ۱۹۸). در عین حال از نظر قرآن مصداق مطلق حق خداست: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (لقمان، ۳۱)؛ این [ها همه] دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است، و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است».

در برخی از آیات قرآن بر این نکته تاکید شده که انسان نباید خود را پاک بداند؛ یعنی خود را از عیب و ایراد مبرا بداند: «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى (نجم، ۳۲)؛ پس خودتان را پاک شمارید او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است». برخی از پژوهان معتقدند که مطلق تزکیه نفس، امری ممدوح و محمود و در کتاب و شریعت جزو واجبات اخلاقی شمرده شده است و ارسال رسل و انزال کتب برای تزکیه نفوس انسان هاست. اما ماده «تزکیه/ تزکی» به دو معنای متقابل بکار رفته اند و در این آیه نقطه مقابل مطلق تزکیه آمده و آن زمانی است که تزکیه از جانب خود فرد برای خودش باشد (خرمشاهی ۱۳۸۹ ج ۲: نه- ده).

به نظر قرآن گواهی انسان بر خود در عالم ذر (پیمان فطری بین خدا و انسان) شروع شده است و روز رستاخیز کامل می شود. «در حالی که به غفلت خویش شهادت می دهند» (اعراف/ ۱۷۳) شهادت از نظر مفهوم، غیر از اعتراف است، در روز قیامت همان طور که انسان بر نفس خود شهادت می دهد معترف و مقرر است که به آن ظلم کرده، خداوند می فرماید «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (ملک، ۱۱): پس به گناه خود اقرار می کنند و مرگ باد بر اهل جهنم».

در اینجا شاهد همان مشهود علیه است، و وحدت شاهد و مشهود علیه از ویژگی های قرآن است. در قرآن کریم از نوعی زبان بدن سخن گفته شده به این صورت که در روز قیامت اعضای بدن انسان ها دارای زبان می شوند و می توانند علیه انسان به سخن در آیند. هنگامی که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده و بازداشت می شوند تا چون بدان رسند و گوششان و دیدگان شان و پوستشان به آنچه می کرده اند بر ضدشان گواهی می دهند: « وَقَالُوا لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُفَّاءًا بِمَا كَفَرْنَا بِهِ وَأَلَيْهِمْ أُولُو الْأَرْحَامِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِهِ وَآيَاتِهِ تَرْجَعُونَ (فصلت، ۲۱): و به پوست [بدن] خود می گویند چرا بر ضد ما شهادت دادید می گویند همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده ما را گویا گردانیده است و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او برگردانیده می شوید».

در شهادت آگاهی شاهد لازم است و بدون حضور شاهد نیز مشهود علیه محقق نمی شود. پس در زندگی این دنیا ناچار اعضا باید نوعی آگاهی نسبت به اعمال و تصرفات ما داشته باشند تا شهادت کامل شود. خدا نسبت به خلق خود و نشانه‌هایش عالم‌تر و نسبت به اینکه چگونه این شهادت کامل شود داناتر است. بنابراین می توان گفت که اعضای بدن انسان در این دنیا هم می توانند علیه خود انسان سخن بگویند.

## ۵) ساحت کردار

مراد از ساحت کردار اعمالی است که انسان با استفاده از اعضای بیرونی خود انجام می دهد. به عنوان مثال می توان از اعمال فقهی یاد کرد که مؤمنان در همه ادیان از جمله اسلام انجام می دهند. اعمال انسان از نظر قرآن تابع معرفت اوست و بدون معرفت عملی انجام نمی شود و بدون عمل آدمی به معرفت یقینی دست نمی یابد بلکه شک باقی می ماند: «وَإِن تَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» (توبه / ۴۵)؛ دلهاشان در شک و ریب شدند و در باره پروردگارشان تردید روا می دارند». در نظر برخی از محققان اهل شک در حقیقت راهی را طی نمی کنند بلکه مشغول بازی اند. اگر عمل نکنند نمی توانند ادعا کنند که به یقین رسیده اند. پس هر کس که به علم خود عمل نکند اهل شک است و از یقین دور (جوادی آملی ۱۳۹۳: ۱۰۹).

اگر شخص در هنگام اعمال دینی دقت لازم را به خرج دهد می تواند با خدا رابطه برقرار کند؛ یعنی به جایی می رسد که اعضای جوارحی و جوانحی او به درک خدا توفیق می یابند. یکی از این کردارها رو به زمین افتادن در برابر خداوند است: «بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» (بقره، ۱۱۲): آری هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد». کسانی که دست به چنین کارهایی بزنند جزو مصادیق مؤمنان به شمار می آیند. بنابراین نیکوکاری با عمل انسان پیوند وثیقی پیدا می کند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا» (بقره، ۶۲): در حقیقت کسانی که [به اسلام] ایمان ... هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد پس اجرشان را پیش پروردگارش خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد. از این جهت در کنار انواع ایمان به خدا عمل صالح هم مطرح شده است».

انسان می تواند کاری به نفع یا ضرر خود انجام دهد. قرآن کریم بر اساس اثرگذاری ساحت معرفت در ساحت کردار بر این عقیده است که اگر آدمی باورهای خود را بر اساس منطق و واقعیت حاصل نکند ممکن است این انتخاب موجب زایل شدن اعمال او در آخرت باشد. ارتداد ذهنی از جمله عوامل اصلی تباه شدن اعمال انسان در آخرت است در حالی که اگر این اعمال تباه نمی شد بسا که در آخرت کردارش به نفع او تمام می شد اما ارتداد مانع نجات بخشی اعمال در عالم آخرت می شود: «... وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قِيَمَتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...» (بقره / ۲۱۷): و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند آنان کردارهایشان

در دنیا و آخرت تباہ می شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود». مؤمن نباید از دین خود بازگردد. هر مؤمنی که از دین خود بازگردد و توبه نکند و بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت تباہ خواهد شد. مؤمن اگر از دین خود بازگشت و کافر شد، باید دوباره توبه کند و به سوی خدا بازگردد. اعمال نیکی که مؤمنان قبل از ارتداد انجام داده اند، تباہ می شود و سودی به حال آنها نخواهد داشت. درحالی که اگر آدمی ایمان بیاورد و بر آن پایدار بماند می تواند اعمالی انجام دهد که این اعمال در دنیا و آخرت موجب امیدواری او شده، زمینه را برای نجاتش فراهم آورد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (بقره، ۲۱۸): آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و راه خدا جهاد نموده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند خداوند آمرزنده مهربان است».

اگر این عمل به سود انسان باشد، انسان در واقع با انجام چنین عملی به سود خود اقدام خواهد کرد و اگر خلاف آن را به انجام رساند با خودش مخالفت کرده است. این درحالی است که از نظر قرآن کریم، هر چه انسان انجام دهد، سودش به خودش خواهد رسید: «وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ» (نساء، ۱۱۱) هر که خطا یا گناهی مرتکب شود، جز این نیست که به زیان خود مرتکب شده». «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» (نساء، ۱۱۹) هر کس شیطان را به جای خدا دوست و سرپرست بگیرد، تحقیقاً زیان آشکاری نموده است».

از جمله کارهایی که انسان باید نسبت به خودش انجام دهد حفاظت از خود است تا به دست خود، خود را به هلاکت نیندازد: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره، ۱۹۵): و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت نیافکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می دارد». در راه خدا باید انفاق کرد، لیکن این انفاق نباید به حد افراط و تفریط برسد، تا آنجا که انسان را به هلاکت بیندازد و قدرت‌ها و نیروهای خود را از دست بدهد. در این آیه به وجود و تحقق رابطه فرد با خودش در ساحت کردار پرداخته شده است. از نظر این آیه انسان می تواند دانسته دست به کاری بزند که موجب هلاکت وی گردد. از این نظر از انسان می خواهد تا چنین رابطه‌ای را با خودش برقرار نسازد بلکه کاری کند که بتواند خود را از مهالک نجات دهد.

در همین راستا ظلم انسان به خود نیز مطرح است؛ یعنی انسان می تواند در مقام دشمن با خودش برخورد کند و از هیچ ظلمی علیه خودش دریغ نکند. قرآن به این نکته تصریح دارد که اگر انسان‌ها به واسطه اعمالی که انجام می دهند، مورد مجازات قرار می گیرند، گمان نبرند که خدا به آنان ظلم کرده است بلکه باید بدانند که این مجازات نتیجه اعمال خود آنان است که علیه خود مرتکب شده اند هر چند که ممکن است خودشان هم متوجه نباشند که این اعمال علیه خودشان بوده است: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتِيْبٍ» (هود، ۱۰۱): ما به آنان ستم نکردیم ولی آنان به خودشان ستم

کردند پس چون فرمان پروردگارت آمد خدایانی که به جای خدا [ای حقیقی] می خواندند هیچ به کارشان نیامد و جز بر هلاکت آنان نیفزود». قرآن کریم یکی از عوامل این مجازات را عدم دقت انسان در انتخاب معبود می‌داند. از نظر قرآن، شناخت و یافتن خدا ریشه در نهاد بشر دارد و اگر او بخواهد به سهولت می‌تواند هم خدا را بشناسد و هم بدو رو بیاورد. اگر نسبت به این امر کوتاهی کند مسلماً به خود ظلم کرده است. پس محرومیت از الطاف خدا یکی از مصادیق ظلم به خود است؛ زیرا بت‌هایی که انسان برای خود می‌سازد هیچ کمکی نمی‌توانند به انسان بکنند و چون درهای دریافت کمک خدا را نیز بسته‌اند در نتیجه از هیچ کمکی بهره‌مند نمی‌شود. این ظلم نتیجه عدم توجه به خواست فطرت خداجوی انسان است.

در سنت دینی یکی از مهم‌ترین اعمال انسان عبادت است: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر / ۹۹). به بیان برخی از مفسران عبادت جزو ذاتیات انسان به شمار می‌آید در دنیا یا آخرت. بندگی در هر دو دنیا باعث ارتقای انسان است اما در دنیا این عبادت از طریق نماز و روزه تحقق می‌یابد ولی در آخرت ظهور نتایج عبادت دنیوی انسان را بالا می‌برد (جوادی آملی زمستان ۱۳۸۷: ۴۶).

### آثار کلی رابطه با خود

برخی از آثار رابطه با خود به یکی از ساحت‌های وجودی مربوط‌اند و برخی دیگر همه ساحت‌های وجودی را شامل می‌شوند:

۱) دستیابی به بخشی از حیات طیب. حیات طیبه محصول همه روابط است اما بخش بسیار قابل ملاحظه‌ای از آن در رابطه انسان با خود تحقق می‌یابد. خداوند متعال در قرآن کریم به انسان‌های مؤمنی که عمل صالح انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که آن‌ها را با حیات طیب و پاکیزه، زندگی می‌بخشد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...» (نحل، ۹۷): هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای حیات [حقیقی] بخشیم...». در عبارت «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»، حیات به معنای جان دادن به چیزی و افاضه حیات به آن است، پس این جمله به صراحت دلالت می‌کند که خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح کند، به حیات جدیدی غیر از آنچه به دیگران نیز داده، زنده می‌کند و مقصود این نیست که حیاتش را تغییر می‌دهد و مثلاً حیات خبیث او را مبدل به حیات طیب می‌کند (که اصل حیات همان حیات عمومی باشد و وصفش را تغییر دهد)؛ زیرا اگر مقصود این باشد، کافی بود که بفرماید «حیات او را طیب می‌کنیم»، ولی این طور نفرموده، بلکه فرموده «ما او را به حیاتی طیب زنده می‌کنیم و همان طور که او علم و ادراکی دارد که دیگران ندارند». همچنین از موهبت قدرت بر احیای حق و ابطال باطل سهمی دارد که دیگران ندارند. این علم و قدرت تازه، مؤمن را آماده می‌سازد تا اشیا را آن‌چنان که هستند، ببیند و آن‌ها را به دو قسم تقسیم کند، یکی «حق و باقی» و دیگری «باطل و فانی». وقتی مؤمن این دو را از هم متمایز دید، از صمیم قلب از باطل فانی که همان زندگی مادی دنیا و نقش و نگارهای فریبنده‌اش

می‌باشد، اعراض نموده و با عزت الهی اعتزاز می‌جوید و وقتی عزت از خدا شد، دیگر شیطان با وسوسه‌هایش و نفس اماره با هوی و هوس‌هایش و دنیا با فریبندگی‌هایش نمی‌تواند، او را ذلیل و خوار کند؛ زیرا با چشم بصیرتی که یافته، بطلان متاع دنیا و فنای نعمت‌های آن را می‌بیند.

۲) محقق ساختن فلسفه حیات. غایت رابطه انسان با خود دستیابی او به کمال شایسته‌ای است که در فلسفه آفرینش او نهفته است: «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ (عنکبوت، ۶): و هر که بکوشد تنها برای خود می‌کوشد». همه ریاضت‌ها، تلاش‌ها، تحمل مصائب و متاعب، نتیجه‌عالیه‌اش به خود انسان برگشته و کمال او را تأمین می‌کند (مطهری ۱۳۷۸، ج ۱۶: ۵۷۱).

### نتایج

این مقاله نشان داد که رابطه با خود از اهمیت بالایی برخوردار و در واقع همان زبان حال است و اگر رابطه با خدا را در نظر بگیریم این رابطه مهم‌ترین رابطه انسان است. اگر کسی نتواند در ساحت معرفت به شناخت ساختار وجودی خود و هماهنگی خود با عالم کبیر و قران نایل آید نمی‌تواند ادعای بندگی خدا بکند؛ زیرا خدا در قرآن این شناخت را برای آدمیان لازم کرده است. به علاوه انسان در ساحت‌های اراده و روان می‌تواند با خود رابطه‌ای برقرار کند که سرانجام به تکامل روحی او منجر شود؛ زیرا در سایه چنین رابطه‌ای انسان به زوایای روح و روان خود پی می‌برد و می‌فهمد که خودنگهداری نقش مهمی در تکامل وی ایفا می‌کند و از جمله آثار این خودنگهداری فرو خوردن خشم است. به علاوه ایجاد رابطه با خود می‌تواند اراده انسان را تقویت کرده به حدی که می‌تواند روی پا خود بایستد و در نهایت اراده او را به اراده خدا پیوند بزند. ضمن اینکه انسان در سایه ایجاد رابطه با خود در ساحت کردار می‌تواند اعمالی انجام دهد که موجب ارتقای روحی‌اش بشود و به جایی برسد که عمل نکردن به علم را عین شک و تردید بداند و سرانجام این ایجادکننده رابطه با خود می‌تواند به فلسفه آفرینش خود برسد و بخش قابل توجهی از حیات طیبه را حاصل نماید.

### منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند،
۲. ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه، ۱۳۸۸.
۳. ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار ۱۳۸۱.
۴. پورجوادی، نصرالله، زبان حال، تهران، هرمس ۱۳۸۵.
۵. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم.
۶. -----، -----، تفسیر انسان به انسان، قم، مرکز نشر اسرا ۱۳۸۷.
۷. -----، -----، حکمت نظری و عملی نهج البلاغه، قم، مرکز نشر اسرا ۱۳۹۳.

۸. ----- ، ---- ، حکمت عبادات، قم، مرکز نشر اسراء، زمستان ۱۳۸۷.
۹. خجسته بخت، رمضان، کامل عرفانی انسان در قرآن در درگاه: <http://bashgah.net>
۱۰. خرماهی، بهاءالدین، قرآن (۱-۲)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۸۹.
۱۱. دراز، محمد عبدالله، آیین اخلاق در قرآن، ترجمه محمد رضا غطایی، مشهد، به نشر ۱۳۸۹.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ق.، ج ۶، ص ۱۶۴.
۱۴. (۱۳۷۵). اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، قم: اسوه
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، کتاب الکافی الأصول والروضه، شرح: مازندرانی، ملا صالح
۱۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۵۷۱.
۱۷. مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، دارالکتب اسلامیه. ۱۳۷۲